

نقدی بر تعاریف ارائه شده از اصطلاح «وجوه و نظائر»

کهرزینب شیشه‌چی / دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم z.shishehchi@chmail.ir

الهه شاه‌پسند / استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم Ela.shahpasand@gmail.com

دریافت: ۹۳/۶/۱۱ پذیرش: ۹۴/۴/۱۵

چکیده

در قدیمی‌ترین آثار موجود از «وجوه و نظائر»، تعریفی از این اصطلاح دیده نمی‌شود. اولین تعریف، توسط ابن جوزی ارائه شد و بعد از او، تعاریف دیگری نیز شکل گرفت. این تعاریف، با مصادیق وجوه و نظائری که در کتب مربوطه ارائه می‌شود، هماهنگی نداشته و تاکنون نیز مشکل اختلاف تعاریف و مثال‌ها، در منابع علوم قرآن مشاهده می‌شود. هدف این مقاله، بررسی اختلاف تعاریف و کشف مناسب‌ترین آنهاست. روش پژوهش اسنادی و مبتنی بر توصیف و تحلیل بوده و پس از بررسی تطبیقی مثال‌های ارائه شده و تعاریف، به نقد تعاریف پرداخته و به این نتیجه رسیده است که وجوه، معانی گوناگون لفظ و نظائر، واژگان هم‌شکلی است که در آیات مختلف، معانی متفاوتی دارند. در نتیجه، تعریف ابن جوزی، سازگار با مثال‌های متقدمان و مناسب‌ترین تعریف می‌باشد. با دقت در نمونه‌های وجوه و نظائر کتب متقدمان، روشن می‌شود که نظائر علاوه بر شباهت الفاظ با یکدیگر، بر شباهت معانی آنها نیز دلالت دارد که البته این قید در هیچ‌یک از تعاریف ذکر نشده است.

کلیدواژه‌ها: وجوه و نظائر، الفاظ متواطئه، تعریف اصطلاحی.

مقدمه

در آیات قرآن، گاه به الفاظی برخورد می‌کنیم که در سیاق آیه، معنای خاصی به خود می‌گیرند. در این موارد، برای فهم بهتر آیات، باید به احتمالات و معانی مختلفی که برای این الفاظ متصور است، توجه کنیم. متقدمان که به این نیاز پی برده بودند، با تألیف کتاب‌هایی با عنوان «وجوه و نظائر» به جمع‌آوری معانی و حالت‌های متصور برای الفاظ قرآن پرداختند. آثار نخستین، تنها جمع‌آوری الفاظی بود که برای آنها حالت‌های مختلف معنایی تصور می‌شد.

اولین تألیف در باب وجوه و نظائر، متعلق به مقاتل بن سلیمان (۱۵۰ق) است. او مثال‌هایی تحت این عنوان مطرح نموده، اما تعریفی از وجوه و نظائر، ارائه نکرده است. پس از او تألیفات مشابهی در این زمینه صورت گرفت که تنها برخی از آنها، مانند *وجوه و نظائر ابوهرالد عسکری* (۴۰۰ق)، *وجوه و نظائر دامغانی* (۴۷۸ق) و *وجوه و نظائر هارون بن موسی* (۱۷۰ق) به دست ما رسیده است. در این آثار نیز شاهد تعریفی از وجوه و نظائر نیستیم. اولین تعریفی که از این اصطلاح به دست ما رسیده، تعریفی است که ابن جوزی در *نزهة الاعین* ارائه کرده است و پس از دو قرن، شاهد تعریف متفاوتی از این اصطلاح، در *البرهان زرکشی* هستیم. پس از زرکشی، سیوطی و دیگر مؤلفان نیز به نقل همان تعریف زرکشی بسنده کرده‌اند. در حاشیه تعریف زرکشی، تعریف سومی هم شکل گرفته که از ترجمه ناصحیح عبارت زرکشی نشئت گرفته است، ولی تعریف قابل قبولی نمی‌باشد. اگرچه تعاریف ارائه‌شده سه گونه است، اما مثال‌ها غالباً از یک شیوه پیروی کرده و بسیار مشابه هستند. با وجود اینکه وجوه و نظائر بخشی از علوم قرآنی را تشکیل می‌دهد، هنوز تعریف واحد و مورد اتفاقی که با مثال‌های ذکر شده برای آن هم‌خوانی داشته باشد، ارائه نشده است.

در مقدمه و بازنویسی برخی از کتب قدیمی وجوه و

نظائر، اشاراتی به اختلاف در تعاریف شده است. همچنین در مقدمه *التصاریف* به بررسی این اختلافات پرداخته شده و در مورد بهترین تعریف نیز مطالبی بیان شده است. کتاب *بررسی زبان‌شناختی وجوه و نظائر در قرآن* نیز با موشکافی در بحث وجوه و نظائر، مطالب ارزشمندی در این باره بیان می‌کند. اما تفاوت پژوهش حاضر با کارهای گذشته در این است که نمونه‌های وجوه و نظائر کتب اولیه را اساس کار قرار داده و بر اساس آنها در مورد تعاریف به قضاوت پرداخته است و در نهایت، سازگارترین تعریف با این مثال‌ها به عنوان بهترین تعریف شناخته شده است.

در ذیل، به برخی از سؤال‌هایی که مقاله حاضر درصدد پاسخ‌گویی به آنهاست، اشاره می‌شود:
کدام تعریف بیشترین هماهنگی را با مثال‌های وجوه و نظائر دارد؟

- معنای الفاظ متواطئه در تعریف زرکشی چیست و چرا او نظائر را به «الفاظ متواطئه» تعبیر کرده است؟
- آیا نظائر همان الفاظ مترادف هستند؟

در پی پاسخ به این سؤالات، هر کدام از تعاریف را به صورت مجزا ذکر کرده و با مثال‌های وجوه و نظائر تطبیق می‌دهیم تا به مناسب‌ترین تعریف هدایت شویم. همچنین به اشکالاتی که در مسیر هر تعریف مشاهده می‌شود، پاسخ داده و به منشأ پدید آمدن تعریف زرکشی اشاره خواهیم نمود.

معنای لغوی وجوه و نظائر

«وجه» روی هر چیزی است که با آن مواجه می‌شوند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۶۶). وجه در اصل به معنای عضو بدن به کار رفته است؛ اما از آن رو که اولین چیزی است که انسان با آن روبه‌رو می‌شود و نیز شریف‌ترین بخش در ظاهر بدن است، در روبه‌روی هر چیزی و شریف‌ترین بخش و مبدأ آن استعمال شده است

«البيان»، و ذلك قوله عزوجل في سورة بقره: ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره: ۵). قوله في اعراف: ﴿أَو لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ﴾ (اعراف: ۱۰۰) في طه: ﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ﴾ (طه: ۱۲۸)؛ يعني أولم يبين لهم... الوجه الخامس: هدى: يعني «معرفة». قوله في النحل: ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (نحل: ۱۶)؛ يعني يعرفون الطريق. و في طه: ﴿لِئَمَّنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثَمَّ اهْتَدَى﴾ (طه: ۸۲)؛ يعني عرف. و نظيرها في الانبياء: ﴿فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (انبياء: ۳۱)؛ يعني يعرفون الطريق. ... الوجه السادس: هدى: عني رسلاً و كتباً. قوله - عزوجل - في البقره: ﴿فَأَمَّا يَا تَبِيتَكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ (بقره: ۳۸)؛ يعني رسلاً و كتباً. و نظيرها في طه: ﴿فَأَمَّا يَا تَبِيتَكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ (طه: ۱۲۳)؛ يعني رسلاً و كتباً» (مقاتل بن سليمان، ۱۴۲۷ق، ص ۲۱).

مؤلف در ابتدا می‌گوید: «هدی» بر هفده وجه است و سپس معنای «بیان» برای لفظ «هدی» را وجه اول، معرفی می‌کند و به همین ترتیب پیش می‌رود. با کاربرد این گونه لفظ وجوه، به نظر می‌رسد منظور وی از وجوه، «معانی متعدد» لفظ هدی است و چنانکه در متن از استعمال لفظ «نظیرها» برمی‌آید، مراد از نظیر «لفظ» هدی است که در چند آیه تکرار شده است.

۱-۲. هارون بن موسی ذیل واژه «المرض» آورده است: «تفسیر المرض علی أربعة أوجه: فوجه منها: المرض یعنی «الشک»، فذلک قوله تعالی فی البقره: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ﴾ (بقره: ۱۰)؛ یعنی فزادهم الله شكاً. نظیرها فی البرائة: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾؛ یعنی الشک ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾ (برائت: ۱۲۵) و قوله فی الذین کفروا: ﴿رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾؛ یعنی شكاً ﴿يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ﴾ (برائت: ۲۰) و نحوه کثیر. الوجه الثانی: یعنی به «الفجور»، فذلک قوله فی الاحزاب: ﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب: ۳۲)؛ یعنی فجور.

(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۵۵). «وجه کلام» به معنای مراد و مقصود کلام است (ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۴۹۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۵۵۷). «نظیر» صفت مشبیه از ریشه نَظَرَ می‌باشد. نَظَرَ به معنای گرداندن چشم به سمت چیزی برای دیدن آن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۱۲). «نظیر شیء»؛ یعنی مثل آن؛ زیرا هنگامی که بیننده به شیء و نظیرش نگاه می‌کند، گویی آن دو در چشم وی یکسان است. مؤنث آن «نظیره» و جمعش «نظائر» می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۱۵۶).

تعریف اصطلاحی وجوه و نظائر

۱. تعریف ابن جوزی

چنانکه گفتیم، اولین تعریف از این اصطلاح را در بیان ابن جوزی می‌یابیم. او در این باره آورده است: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَعْنَى الْوُجُوهِ وَالنَّظَائِرِ أَنَّ تَكُونَ الْكَلِمَةَ وَاحِدَةً، ذَكَرْتَ فِي مَوَاضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَى لَفْظٍ وَاحِدٍ، وَحَرَكَةٍ وَاحِدَةٍ، وَأُرِيدُ بِكُلِّ مَكَانٍ مَعْنَى غَيْرِ الْآخِرِ، فَلَفْظُ كُلِّ كَلِمَةٍ ذَكَرْتَ فِي مَوْضِعٍ نَظِيرٌ لِلْفَرْقِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْمَوْضِعِ الْآخِرِ، وَتَفْسِيرُ كُلِّ كَلِمَةٍ بِمَعْنَى غَيْرِ مَعْنَى الْآخَرَى هُوَ الْوُجُوهُ» (ابن جوزی، ۱۴۰۷ق، ص ۸۳)؛ معنای وجوه و نظائر آن است که یک واژه در چند جای قرآن به یک لفظ و یک حرکت آمده باشد و در هر موضع، معنایی غیر از موضع دیگر داشته باشد. لفظی که در هر موضع ذکر شده، نظیر همان لفظ در مکان دیگر است و تفسیر هر کلمه که معنایی متفاوت با معنای همان کلمه در جای دیگر دارد، همان وجوه است. بنابراین نظائر، نامی برای واژگان می‌باشد و وجوه نامی برای معانی.

بررسی تطبیقی تعریف و مثال‌های مطرح شده: برای سنجش این تعریف، لازم است آن را با مثال‌های ذکر شده در منابع کهن وجوه و نظائر، مطابقت دهیم.

۱-۱. مقاتل بن سلیمان ذیل واژه «هدی» آورده است: «الهدی علی سبعة عشر وجها: فوجه منها: الهدی یعنی

است. مؤلف پس از بیان این معنا، آیه مربوط به آن را ذکر می‌کند و هنگامی که قصد دارد آیه دیگری را مثال بزند که لفظ «هدی» در آن با همین معنا آمده، از واژه «نظیرها» استفاده می‌کند: «الهدی علی سبعة عشر وجها: فوجه منها: الهدی یعنی "البیان"، و ذلك قوله - عزوجل - فی سورة بقره: ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره: ۵). قوله فی اعراف: ﴿أَو لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ﴾ (اعراف: ۱۰۰)، فی طه: ﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ﴾ (طه: ۱۲۸)؛ یعنی اولم یبیین لهم... الوجه الخامس: هدی: یعنی «معرفة». قوله فی النحل: ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (نحل: ۱۶)؛ یعنی يعرفون الطريق. و فی طه: ﴿لَمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (طه: ۸۲)؛ یعنی عرف. و نظیرها فی الانبیاء: ﴿فَجَاؤا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (انبیاء: ۳۱)؛ یعنی يعرفون الطريق. ... الوجه السادس: هدی: عنی رسلاً و کتاباً. قوله - عزوجل - فی البقره: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ (بقره: ۳۸)؛ یعنی رسلاً و کتاباً. و نظیرها فی طه: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى﴾ (طه: ۱۲۳)؛ یعنی رسلاً و کتاباً (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۷ق، ص ۲۱).

یعنی «هدی» در این آیه، هم از نظر لفظ و هم معنا، شبیه به هدی در آیه قبل است و البته این نکته‌ای است که با توجه به مثال هابدان می‌رسیم و مستقیماً در تعریف ابن جوزی لحاظ نشده بود. چنان‌که پل نوایا، مستشرق فرانسوی، در ترسیم طرح کلی اثر مقاتل، چنین می‌گوید: «مقاتل برای هر لفظی که انتخاب می‌کند، نخست تعداد وجوهی که آن لفظ در قرآن دارد، ذکر می‌کند؛ بعد برای هر یک از این وجوه، همه آیه‌ای را که درباره معنی آن لفظ با هم مطابقت دارند، می‌آورد. این آیات «نظایرند»؛ یعنی لفظ مورد نظر در آنها به معنی واحدی به کار رفته است» (نوایا، ۱۳۷۲، ص ۱۰۲).

۲. تعریف زرکشی

زرکشی در البرهان وجوه و نظائر را این‌گونه تعریف کرده است: «فَالْوُجُوهُ اللَّفْظُ الْمُشْتَرِكُ الَّذِي يَسْتَعْمَلُ فِي عِدَّةٍ

نظیرها فی آخر السورة: ﴿لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ (احزاب: ۶۰)؛ یعنی الفجور. لیس غیرها. الوجه الثالث: یعنی «الجراحة» و ذلك قوله فی النساء: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ﴾ (نساء: ۴۳)؛ یعنی و إن کنتم جرحی. نظیرها فی المائدة: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ﴾ (مائدة: ۶). لیس غیرها... (هارون بن موسی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۸).

۱-۳. دامغانی درباره واژه «تأویل» آورده است: «تفسیر "التأویل" علی خمسة أوجه: الملك - العاقبة - تعبیر الرؤیا - اللون - التحقیق. فوجه منها، التأویل بمعنی: الملك؛ قوله تعالى فی سورة آل عمران: ﴿ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران: ۷)؛ یعنی: ابتغاء علم منتهی ملک محمد و امته... و الوجه الثالث، التأویل بمعنی: تعبیر الرؤیا، قوله تعالى فی سورة يوسف: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ (يوسف: ۱۰۱)، نظيره: ﴿بَنَيْنَا بَنَاتًا وَأَوِيلَهُ إِنَّا نَرَاكِ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (يوسف: ۳۶)... (دامغانی، بی تا، ص ۱۴۴).

همان‌گونه که در این مثال‌ها نیز مشاهده می‌شود، کاربرد لفظ «وجوه» و «نظائر»، تعریف ابن جوزی را تصدیق می‌کند. این تعریف، نزدیک‌ترین تعریف به نخستین کتاب‌های تألیف‌شده در وجوه و نظائر است و با مثال‌های مأخوذ از این کتب و مصادیق وجوه و نظائر نیز مطابقت زیادی دارد؛ چنان‌که گویا متقدمان نیز - گرچه تعریفی ارائه نکرده‌اند - مقصودی مشابه با بیان ابن جوزی، داشته‌اند. به علاوه، این تعریف با معنای لغوی وجوه و نظائر، همخوانی کاملی دارد. البته با دقت بیشتر در مثال‌ها می‌توان به نتیجه جدیدی رسید که در تعریف ابن جوزی ذکر نشده است.

چنان‌که از مثال‌ها برمی‌آید، کلمه «نظیر» ذیل یکی از وجوه، همواره بعد از یادکرد یک یا دو مثال برای آن وجه آمده است. این مسئله، این احتمال را تقویت می‌کند که «نظیر» نه تنها شباهت در لفظ را در نظر دارد، بلکه شباهت در معنا را نیز مقصود نظر داشته است؛ برای مثال، یکی از معانی «وجوه» لفظ «هدی» (رسولان و کتب نازل شده)

الْقَرْيَةِ فِي الْآيَةِ الْآخَرَى). فحذوا بذلك حَذُو الْوُجُوهِ وَالنَّظَائِرِ الْحَقِيقِيَّةِ (ابن جوزی، ۱۴۰۷ق، ص ۸۳-۸۴)؛ گاه واضعان لفظ «نظائر» از این معنا تجاوز کرده و کلمه واحدی را ذکر کرده اند که معنایش در همه مواضع، یکی است؛ مثل «بلد»، «قریه»، «مدینه»، «رجل»، «انسان» و مانند آن؛ جز اینکه مراد از بلد در این آیه، غیر از مراد از آن در آیه دیگر است. پس به این واسطه، آنها در مسیر وجوه و نظائر حقیقی گام برداشته اند. من هم بر آن شدم تا این اسم را همان گونه که آنان ذکر کرده اند، ذکر کنم.

بررسی تطبیقی تعریف و مثال‌های مطرح شده: در بین الفاظی که قدما به عنوان وجوه و نظائر ذکر کرده اند، الفاظی مشاهده می شود که وجوه ذکر شده برای آنها، از نوع معانی متعدد آن لفظ نیستند، بلکه جزو مصادیق آن لفظ به شمار می روند. ۱-۲. مثلاً مقاتل علاوه بر ذکر واژگانی همچون «هدی» که آن را دارای وجوه متعدد خوانده و به یادکرد آنها پرداخته است، واژگانی نظیر «أرض» (که یک معنا دارد) را هم آورده و به ذکر مصادیق متعدد آن در قرآن پرداخته است: «الْأَرْضُ عَلَى سَبْعَةِ أَوْجِهٍ: الْوَجْهَ الْأَوَّلُ: الْأَرْضُ»؛ یعنی: أرض الجنة خاصة. فذلک قوله فی الزمر: ﴿وَأَوْزَنْنَا الْأَرْضَ﴾؛ یعنی: أرض الجنة خاصة، ﴿نَسْتَبْوُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾ (زمر: ۷۴). و... الوجه الثانی: الأرض، یعنی: الأرض المقدسة بالشام خاصة. فذلک قوله: ﴿وَأَوْزَنْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ﴾؛ یعنی: أدنى الأردن و فلسطين، ﴿وَمَعَارِبَهَا﴾ (اعراف: ۱۳۷). و... الوجه الثالث: الأرض، یعنی أرض المدينة خاصة. فذلک قوله فی العنکبوت: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ﴾؛ یعنی أرض المدينة ﴿فَأَيُّهَا فَاعْبُدُونِ﴾ (عنکبوت: ۶۵) فأمرهم بالهجرة إليها. و... الوجه الرابع: الأرض، یعنی: أرض مكة خاصة. فذلک قوله فی الأنبياء: ﴿أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَقُصُّهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ (انبیاء: ۴۴)؛ یعنی: أرض مكة خاصة... (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۷ق، ص ۱۵۸-۱۵۹).

مَعَانٍ كَلَفَظِ الْأَمَّةِ وَالنَّظَائِرِ كَالْأَلْفَازِ الْمُتَوَاطِئَةِ» (زرکشی، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ وجوه، لفظ مشترکی است که در چند معنا استعمال می گردد؛ مانند لفظ امة، و نظائر مانند الفاظ متواطئه است.

چنان که از ظاهر تعریف زرکشی برمی آید، وجوه و نظائر هر دو از جنس لفظ هستند. «وجوه» الفاظ مشترکی هستند که معانی متعددی به خود می گیرند؛ برای نمونه، لفظ «امت» که در چند معنا کاربرد یافته است، جزء وجوه است. البته احتمالاً اطلاق وجوه به الفاظ، به اعتبار همان معانی متعدد آن است.

اما برای فهم معنای نظائر، ابتدا باید مقصود از «الفاظ متواطئه» روشن شود؛ زیرا او نظائر را مانند الفاظ متواطئه می داند. طوفی بغدادی در تعریف الفاظ متواطئه آورده است: «الألفاظ المتحدة الدالة على مسميات مختلفة الحقيقة، باعتبار معنى مشترك بينها، كدلالة الحيوان على أنواعه: الإنسان، والفرس، والحصان» (طوخی بغدادی، بی تا، ص ۸۴)؛ الفاظ متحدی هستند که بر مسمای مختلف الحقیقه دلالت دارند؛ آن هم به اعتبار معنای مشترک بین آنها؛ مثل دلالت حیوان بر انواع آن؛ یعنی انسان، اسب و الاغ.

با در نظر گرفتن این توضیح درباره لفظ متواطئه، «نظائر» الفاظ مشترکی هستند که به طور یکسان بر مصادیقشان دلالت می کنند. در نتیجه، زرکشی دو تعریف برای دو دسته از الفاظ قرآن مطرح می کند و الفاظ دارای معانی متعدد، همچون «هدی» را وجوه، و الفاظ دارای مصادیق متعدد، مانند «انسان» را نظائر می نامد. به نظر می رسد تنمۀ کلام ابن جوزی در تعریف وجوه و نظائر، ناظر به همین مطلب باشد. وی بعد از ذکر تعریفی که گذشت، افزوده است: «وَقَدْ تَجَوَّزَ وَاضِعُوهَا فَذَكَرُوا كَلِمَةً وَاحِدَةً مَعْنَاهَا فِي جَمِيعِ الْمَوَاضِعِ وَاحِدًا. كَالْبَلَدِ، وَالْقَرْيَةِ، وَالْمَدِينَةِ، وَالرَّجُلِ، وَالْإِنْسَانِ، وَنَحْوِ ذَلِكَ. إِلَّا أَنَّهُ يَرَادُ بِالْبَلَدِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ غَيْرَ الْبَلَدِ فِي الْآيَةِ الْآخَرَى (وبهذه القرية غير

مثال‌های مذکور در خود این کتب، شایسته به نظر نمی‌رسد. اگر این الفاظ «نظائر» نامیده شوند، و در نتیجه، کاملاً جدا از الفاظی که وجوه نامیده می‌شوند، باشند؛ چرا متقدمان هنگام ذکر مصادیق این واژگان از لفظ «وجه» (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۷ق، ص ۱۵۸-۱۵۹) استفاده کرده‌اند؟ این کاربرد، نشان می‌دهد که قدما، خصوص این الفاظ را نظائر نمی‌دانسته‌اند، بلکه شاید بتوان گفت بین این الفاظ و دیگر (الفاظی که در چند معنا استعمال شده‌اند) تفاوتی قایل نبوده‌اند. هرچند شاید همان‌گونه که ابن جوزی اشاره کرده است، ذکر این الفاظ، خروج از اصطلاح مرسوم وجوه و نظائر و بیرون از رسالت اولیه تألیف این کتب باشد.

اشکال زرکشی به تعریف ابن جوزی: زرکشی پس از بیان تعریف پیش‌گفته، به تعریف ابن جوزی چنین اشکال کرده است: «وَقِيلَ النَّظَائِرُ فِي اللَّفْظِ وَالْوُجُوهُ فِي الْمَعْنَى وَضَعْفٌ لِأَنَّهُ لَوْ أُرِيدَ هَذَا لَكَانَ الْجَمْعُ فِي الْأَلْفَاظِ الْمُشْتَرِكَةِ وَهُمْ يَذْكُرُونَ فِي تِلْكَ الْكُتُبِ اللَّفْظَ الَّذِي مَعْنَاهُ وَاحِدٌ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ فَيَجْعَلُونَ الْوُجُوهَ نَوْعاً لِأَقْسَامِ وَالنَّظَائِرَ نَوْعاً آخَرَ كَالْأَمْثَالِ» (زرکشی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ گفته شده که نظائر در لفظ و وجوه در معانی است (یعنی همه در لفظ مانند هم هستند، گرچه دارای وجوه معنایی متفاوت می‌باشند) این ضعیف است؛ زیرا اگر معنا این بود، این گردآوری، جمع‌الفاظ مشترک (لفظ واحد با معانی متفاوت) بود؛ درحالی‌که آنها در این کتب، لفظی را نیز که معنای آن در مواضع متعددی است (لفظ واحد با معنای واحد)، ذکر می‌کنند. پس وجوه را نوعی برای یک دسته از اقسام و نظائر را نوعی دیگر قرار می‌دهند؛ مانند امثال (شبیبه و مانند).

به نظر می‌رسد اشکال زرکشی وارد نباشد؛ زیرا همان‌گونه که ابن جوزی در تعریف خود آورد، مقصود اولیه واضعان این اصطلاح تنبیه به این نکته بوده که در میان الفاظی که ظاهراً شبیه یکدیگرند، گاه معانی متفاوتی (وجوه) دیده می‌شود. و اگر مؤلفان این کتب الفاظ متواطئه

مقاتل «أرض» را بر هفت وجه می‌داند: وجه اول: زمین بهشت، وجه دوم: زمین شام، وجه سوم: مکه، وجه چهارم: مدینه و... همان‌گونه که مشاهده می‌شود، همه مواردی که جزو وجوه لفظ شمرده شده است، مصادیق مختلف «أرض» هستند و لفظ «أرض» دلالت یکسانی بر تمام موارد مذکور از جمله بهشت، شام، مصر، مکه و... دارد. این موارد همان الفاظی هستند که ابن جوزی نیز در مورد آنها به مجازگویی و خروج از اصطلاح مرسوم توسط برخی مؤلفان اشاره می‌کند (ابن جوزی، ۱۴۰۷ق، ص ۸۳).

۲-۲. ابوهلال عسکری ذیل واژه «احزاب» می‌آورد: «وَالْأَحْزَابُ فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ: الْأُولَى: بَنُو أُمِيَّةَ وَبَنُو الْمُغِيرَةَ وَ آلُ أَبِي طَلْحَةَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يَنْكِرُ بَعْضَهُ﴾ (رعد: ۳۶). وَ هَذَا قَوْلُ بَعْضِ الْمُفْسِّرِينَ... الثَّانِي: النَّصَارَى، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾ (زخرف: ۶۵). الثَّلَاثُ: قَوْمُ عَادَ وَ ثَمُودَ وَ شَعِيبَ وَ فِرْعَوْنَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ﴾ (غافر: ۵). الرَّابِعُ: ابُوسَفْيَانَ وَ أَصْحَابَهُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، قَالَ: ﴿يُحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا﴾ (احزاب: ۲۰) (ابوهلال عسکری، ۱۴۲۸ق، ص ۶۹-۷۰).

۲-۳. دامغانی نیز ذیل واژه «أحد» آورده است: «أحد» علی ثمانية أوجه: فوجه منها: أحد یعنی الله تعالی قوله فی سورة البلد ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾ (بلد: ۷)؛ یعنی الله تعالی. الثانی: أحد یعنی النبی ﷺ. قوله تعالی فی سورة حشر: ﴿وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا﴾ (حشر: ۱۱). الثالث: أحد یعنی بلال بن حمامة مؤذن النبی ﷺ. قوله تعالی فی سورة الليل: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾ (ليل: ۱۹)...

(دامغانی، بی‌تا، ص ۴۳).
اینکه این الفاظ از نوع واژگان متواطئه می‌باشند، صحیح است، اما اینکه زرکشی نظائر را مانند الفاظ متواطئه بشمارد و این دسته از الفاظ را نظائر بداند، با توجه به

جزئی در معنا با یکدیگر دارند. اما ایشان در نهایت، مصداق نظائر را همان مثال‌های متعددی که در ذیل هر وجه معنایی ذکر می‌شود، می‌داند. برای مثال، لفظ «امت» که دارای معانی عصبه، ملت و سنین و... است، در نظر گرفته می‌شود. طبق تحلیل خانم شلسبی، معانی متعدد ذکر شده برای واژه امت (عصبه، ملت، سنین...) با در نظر گرفتن تعریف زرکشی، همان «الفاظ مشترک» یا وجوه می‌باشند. همچنین مثال‌هایی که در ذیل هریک از این معانی ذکر می‌شود، نظائر هستند (یحیی بن سلام، ۱۹۷۹م، ص ۱۷-۲۴). در واقع، ایشان نیز با توجه به کاربرد وجوه و نظائر در کتب متقدمان، عملاً به نتیجه ما رسیده است؛ اما با این تفاوت که تعریف زرکشی را اساس کار قرار داده است. به نظر می‌رسد آنچه که خانم شلسبی را به این نتیجه رهنمون کرده، این است که وی واژه‌ای مانند امت را در نظر گرفته است که در عین برخوردار بودن از سه وجه، در وجه امت به معنای ملت، به واژگان متواطئه می‌پیوندد. وی از دیگر سو، کاربرد «نظیر» در این کتاب‌ها را در نظر گرفته که در مثال‌های بیشتر از یک وجه، به کلمه نظیر اشاره داشته‌اند. اما باید توجه داشت که هر ذکر مثالی از جنس توطاً نیست، بلکه لفظ متواطئه، تعریف اصطلاحی مخصوص به خود را دارد و وقتی در مورد یک وجه معنایی، تنها آیات متعددی که همان معنا را به کار گرفته‌اند، می‌آوریم، لزوماً به ذکر مصادیق متعدد آن معنا نمی‌پردازیم. کاربرد وجوه در روایت امیرالمؤمنین: همان‌گونه که در روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشاهده می‌شود، ایشان برای لفظ «قضاء» چهار وجه بیان می‌کنند و در ادامه برای هر وجه معنای آن را می‌آورند. این روایت وجود چندمعنایی در قرآن را اثبات می‌کند و اینکه ایشان برای این چندمعنایی، از واژه «وجوه» استفاده کرده‌اند، پشتوانه ارزشمندی به علم وجوه و نظائر می‌بخشد. در ثانی، کاربرد واژه وجوه در این روایت، بر معانی متعدد لفظ

را نیز در آثار خود آورده‌اند، این یک خروج از اصطلاح و بیرون از هدف اولیه تألیف این کتب بوده است.

اما *العوا* که از متأخران عرب‌زبان است، راه‌حل دیگری برای این اشکال پیشنهاد می‌دهد. به نظر او، خطای زرکشی و کسانی که چنین اشکالی وارد کرده‌اند، این است که وجوه را منحصر در واژگان مشترک (مشترک لفظی) می‌دانند. اما اگر دایره وجوه را وسیع کنیم و هر تغییر در معنا و مصداق و به‌طور کلی تغییراتی را که به هر دلیل در معانی کلمه رخ می‌دهد، جزو وجوه آن کلمه بدانیم، آنگاه الفاظی همچون بلد و أرض و... نیز به دایره وجوه وارد شده و مشکل حل خواهد شد (عوان، ۱۳۸۲، ص ۵۳). به هر صورت، این اشکال به زرکشی وارد است که چرا پس از بیان این تعریف متفاوت، مثال‌های وجوه و نظائر را به روشنی و به گونه‌ای که نظر خودش را تأیید نماید، ذکر نمی‌کند. زرکشی در نوع چهارم *البرهان* که آن را به وجوه و نظائر اختصاص داده است، پس از ذکر تعریف و توضیح مطالبی دیگر، تنها به ذکر یک نمونه از مثال‌های مقارن بسنده می‌کند. زرکشی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۲-۱۰۴). پس از او، سیوطی نیز که به نقل همان مطالب اکتفا کرده است، ده مثال از وجوه و نظائر ذکر می‌کند (ر.ک: سیوطی، ۱۳۹۴ق، ج ۲، ص ۱۴۴)، اما او نیز در این مثال‌ها، مقصودش از وجوه و نظائر را روشن نمی‌کند. چنان‌که خواننده با مطالعه مثال‌ها، به تعریفی مانند تعریف *ابن جوزی* می‌رسد؛ زیرا کاربرد مثال‌ها عملاً تعریف *ابن جوزی* را تأیید می‌کند.

نظر خانم شلسبی در رابطه با تعریف وجوه و نظائر: خانم شلسبی در مقدمه کتاب *التصاریف*، پس از تعریف و موشکافی اصطلاح «الفاظ متواطئه» که در تعریف زرکشی وجود دارد، به نتیجه‌ای مشابه آنچه که ما پس از نقد تعاریف بیان نمودیم، می‌رسد؛ یعنی نظائر را طبق تعریف زرکشی، الفاظ هم‌شکلی که بر مسماهای گوناگون دلالت دارند، تعریف می‌کند، با این نکته که این مسماهای اشتراک

اشاره دارد که ظاهراً با هر دو تعریف گفته شده برای وجوه متناسب است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، اختلاف بیشتر در مورد تعریف نظائر است که البته در روایت به آن اشاره نشده است.

وَالْقَضَاءُ عَلَىٰ أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ - جَلَّ وَعَزَّ - النَّاطِقِ عَلَىٰ لِسَانِ سَفِيرِهِ الصَّادِقِ ص مِنْهَا قَضَاءُ الْخَلْقِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَقَضَاهُنَّ سَمَواتٍ فِي يَوْمَيْنِ مَعْنَاهُ خَلَقَهُنَّ وَالثَّانِي قَضَاءُ الْحُكْمِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ مَعْنَاهُ حُكْمٌ وَالثَّلَاثُ قَضَاءُ الْأَمْرِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ مَعْنَاهُ أَمَرَ رَبُّكَ وَالرَّابِعُ قَضَاءُ الْعِلْمِ وَهُوَ قَوْلُهُ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ مَعْنَاهُ عَلِمْنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ... (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۲۵).

۳. تعریف برخی معاصران: در حاشیه تعریف زرکشی، تعریف سومی هم شکل گرفت که از ترجمه نادرست عبارت «الفاظ متواطئه» نشئت می‌گیرد. آیت‌الله معرفت، در تعریف وجوه آورده است: «وجوه، درباره احتمالات معانی به کار می‌رود و نظائر، درباره الفاظ و تعابیر. اگر در لفظ یا عبارتی چند معنا احتمال رود، این معانی را "وجوه" گویند. بدین معنا که عبارت مذکور را بتوان بر چند وجه تعبیر کرد و هر وجهی را تفسیری شمرد» (معرفت، ۱۳۸۱، ص ۳۲۰).

برای نمونه، ایشان برای لفظ برهان در آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّأى بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾ (یوسف: ۲۴) هفت وجه ذکر می‌کند: «یک. حکم قطعی الهی در تحریم زنا، که عقوبت دنیوی و اخروی دارد. دو. آنچه را که خداوند به انبیا داده از مکارم اخلاق و صفات عالیه، که از هرگونه آلودگی بپرهیزند. سه. مقام نبوت که مانع ارتکاب فحشا و منکر است که از مقام حکمت انبیا سرچشمه گرفته. چهار...» (همان، ص ۳۲۲).

ایشان عبارت سیوطی درباره «نظائر» را این‌گونه معنا

می‌کند: «و النظائر، كالألفاظ المتواطئة...؛ نظائر الفاضی را گویند که با یکدیگر هم‌آهنگ و هم‌تا باشند؛ مانند الفاظ مترادفه که معانی آنها یکسان یا نزدیک به هم باشند» (همان، ص ۳۲۰). نیز در تعریف «نظائر» می‌نویسد: «نظائر در الفاظ یا تعابیر مترادفه به کار می‌رود و آن هنگامی است که چند لفظ (کلمه یا جمله) یک معنای تقریبی واحد را افاده کنند. این بیشتر در الفاضی یافت می‌شود که دارای معانی متقارب و مترادف باشند و جدا ساختن آنها گاه دشوار می‌نماید» (همان، ص ۳۲۴-۳۲۵). بررسی تطبیقی تعریف و مثال‌های ارائه‌شده؛ علاوه بر آیت‌الله معرفت، برخی دیگر نیز «نظائر» را به الفاظ مترادف معنا کرده‌اند (ر.ک: بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۴؛ دشتی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۱؛ نجار، ۱۳۸۱، ص ۶۰)، اما آیت‌الله معرفت برخلاف دیگر مؤلفان، کاملاً به ناهمگونی تعاریف و مصادیق ذکر شده برای آن، توجه داشته و در ادامه تعریف نظائر، مثال‌هایی کاملاً مطابق با تعریفی که بیان نموده، ذکر کرده است. همان‌گونه که از تعریف پیداست، ایشان نظائر را کلماتی هم‌معنا و مترادف می‌دانند که به یک معنای اصلی اشاره دارد؛ مثل مفهوم «دل» که در قرآن، با دو واژه قلب و فؤاد بیان شده است. موارد زیر، از جمله مثال‌های ایشان است:

نظائر در کلمات افرادی، مانند قلب و فؤاد که هر دو لفظ، معنای دل دارند و مقصود شخصیت واقعی و باطنی انسان است؛ مانند این دو آیه: ﴿نَزَلَ بِهٖ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ (شعرا: ۱۹۳-۱۹۴)؛ روح‌الآمین [جبرئیل] آن را بر دلت نازل کرد تا از [جمله هشدار] دهنندگان باشی. ﴿كَذٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾ (فرقان: ۳۲)؛ این‌گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی خواندیم.

همچنین قلب و عقل و لب، هر سه یک معنا دارند:

مصادیق هماهنگ است، اما متأثر از برخی مثال‌های مذکور در کتب متقدمان بوده و خالی از اشکال نمی‌باشد. تعریف نظائر به الفاظ مترادف نیز تنها از سوی معاصران و متأثر از ترجمه غیردقیق عبارت زرکشی بوده است و با هیچ‌یک از مصادیق مذکور در کتب پیشین تأیید نمی‌گردد.

منابع

- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۰۷ق، *نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر*، تحقیق محمد عبدالکریم کاظم الرازی، ط. الثالثة، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۷م، *جمهرة اللغة*، تحقیق رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
- ابوهلال عسکری، ۱۴۲۸ق، *الوجوه و النظائر*، تحقیق محمد عثمان، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، ۱۳۷۶، *قرآن ناطق*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دامغانی، حسین بن محمد، بی‌تا، *الوجوه و النظائر*، تحقیق عربی عبدالحمید علی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- دشتی، محمود، ۱۳۸۴، *ترجمه الاتقان فی علوم القرآن*، قم، دانشکده اصول الدین.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المسفرات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دارالعلم.
- زرکشی، سیدالدین محمد بن عبداللّه، ۱۳۷۶، *البرهان فی علوم القرآن*، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیة.
- طوفی بغدادی، سلیمان بن عبدالقوی، بی‌تا، *الإکسیر فی علم التفسیر*، ط. الثانية، قاهره، مکتبة الآداب.
- عوا، سلوی محمد، ۱۳۸۲، *بررسی زبان شناختی وجوه و نظائر در قرآن*، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد، به‌نشر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، ج دوم، قم، هجرت.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۱، *علوم قرآنی*، ج چهارم، قم، التمهید.
- مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۷ق، *الوجوه و النظائر*، تحقیق حاتم صالح الضامن، بغداد، مرکز جمع الماجد للثقافة و التراث.
- نجار، علی، ۱۳۸۱، *اصول و مبانی ترجمه*، رشت، کتاب مبین.
- نویا، پل، ۱۳۷۲، *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- هارون بن موسی، ۱۴۰۹ق، *الوجوه و النظائر*، تحقیق حاتم صالح الضامن، بغداد، وزارت الثقافة و اعلام زائرة الآثار و التراث.
- یحیی بن سلام، ۱۹۷۹م، *التصاریف لتفسیر القرآن مما اشتبهت أسماؤه و تصرفت معانیه*، الشركة التونسية للتوزیع.

نیروی ادراک و اندیشیدن. چنانچه در آیات زیر است:

۱. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق: ۳۷)؛ قطعاً در این [عقوبت‌ها] برای هر صاحب دل و [اندیشه] و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است.
۲. ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک: ۱۰)؛ و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل [و درک] کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم.
۳. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (زمر: ۲۱)؛ قطعاً در این [گونه دگرگونی]‌ها برای صاحبان خرد عبرتی است (همان، ص ۳۲۴-۳۲۵).

با وجود اینکه آیت‌الله معرفت کوشیده است مثال‌هایی هماهنگ با تعریف خود ارائه دهد، اما این اشکال مهم باقی است که این تعریف، دارای مؤیدی از کلام پیشینیان نیست و کاربرد این گونه نظائر را نیز در مصادیق و مثال‌های ارائه شده در کتب پیشین، نمی‌یابیم. به علاوه، ایشان تعریف خود از نظائر را از عبارت سیوطی برداشت کرده و سیوطی به تبع زرکشی، نظائر را همانند الفاظ متواطئه شمرده است. اما معنایی که ایشان ارائه نموده است، با معنای اصطلاحی الفاظ متواطئه، سازگاری ندارد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش، تعریف ارائه شده از اصطلاح «وجوه» و «نظائر» را از رهگذر تطبیق با مصادیق و مثال‌های ذکر شده در کتب متقدمان، به نقد کشیده و به این نتیجه رسیده است که سازگارترین تعریف با این مصادیق، تعریف ابن جوزی است که وجوه را ناظر به معانی، و نظائر را ناظر به الفاظ شمرده است. البته نکته جدیدی که از بررسی نمونه‌های وجوه و نظائر به دست رسید، اینکه نظائر علاوه بر شباهت در لفظ، بر شباهت در معنا نیز اشاره دارد. در مورد تعاریف دیگر نیز باید گفت که اگرچه تعریف زرکشی با برخی